

بررسی مفهوم آزادی در اندیشه آیت الله نائینی (باتاکید بر کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملہ)

علی عباسی^۱

^۱ کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران

نویسنده مسئول:

علی عباسی

چکیده

در این مقاله به بررسی مفهوم آزادی در اندیشه آیت الله نائینی پرداخته شده است. سوال اصلی پژوهش این گونه مطرح شده است که مبانی مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی علامه نائینی چگونه تفسیر و تبیین شده است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شده است که معنا و مفهوم آزادی در اندیشه های سیاسی علامه نائینی در چارچوب رابطه شریعت و مشروطیت تفسیر و تبیین شده است به طوری که آزادی به معنی رهابی از موانع رشد است که در عبودیت الهی تجلی یافته است. نوع روش پژوهش نیز توصیفی- تحلیلی است. در این مقاله به این نتیجه می رسیم که از آن جا که میرزا نائینی آزادی را یکی از ریشه ای ترین عوامل رشد مدنیت در جوامع بشری می داند، در تقسیم بندي حکومت ها آن را ملاک قرار داده، بر اساس نحوه برخورد حاکمان با مردم در محدود ساختن یا آزاد گذاشتن آنان، آن ها را به دو قسم تملکیه و ولایتیه تقسیم می کند و حکومت تملکیه را حکومتی می داند که حاکم سیاسی، اراده را از مردم سلب کرده و با استبداد رای، در امور کشور، خودکامانه عمل می کند. از منظر نائینی آزادی از اصول تمدن ساز جوامع بشری و از آموزه های بنیادین اسلام است ولی مسلمانان در اثر بی مبالغی به این اصل حیات بخش و تن دادن به سلطه طواغیت روز به روز از قافله تمدن بشری عقب مانده و در مقابل، ممالک غربی به جهت اخذ این اصل از مکتب اسلام، به ترقی و مدنیت برتری دست یافته اند.

کلمات کلیدی: تنبیه الامه و تنزیه الملہ، آزادی، آیت الله نائینی، آیرا برلین، مشروطه.

مقدمه

نهضت مشروطیت نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران معاصر است. هم به این دلیل که اندیشه‌های مدرنیته وارد فضای گفتمان سنتی ایران می‌شود و ارزش‌ها و باورهایی متفاوت مطرح می‌شود و هم اینکه این مسئله به اعتراض و قیام مردم عليه استبداد – گرچه نا تمام ماند – منتهی می‌شود. این نهضت نقطه تلاقی اندیشه‌های مختلفی بود از جمله: ۱) غرب زدگی و غرب گرایی و به تبع آن آزاد سازی جامعه از استبداد و سکولار کردن جامعه و حکومت؛ ۲) اسلام گرایی سنتی و مخالفت با ظاهراً مدرنیته و تمدن غربی و در نتیجه همسویی با استبداد و ۳) نوگرایی اسلامی که در پی نسبت سنجی، تطبیق و تبیین باورها و اندیشه‌های غربی با اندیشه‌های اسلامی بود.

هر یک از این سه رویکرد به دنبال بسط و گسترش اندیشه‌ها و باورهایش در جامعه بود اما نکته مسلم این است که این هر سه در نهضت ناتمام مشروطیت سهیم بودند و بخشی از جامعه را رهبری و جهت دهی می‌کردند؛ اما هیچ یک نتوانست نفع اجتماع را به دست بگیرد و در نتیجه اختلافات آنان بر جسته شد و نهضت مشروطیت ناتمام و ناموفق ماند. اینکه دلایل اختلاف میان آنان چه بود و هر یک چه برداشتی از مشروطیت داشتند، زمینه بحث‌های مختلفی را فراهم کرده است. به ویژه اختلاف میان علمای شیعه طرفدار مشروطه و مشروعه بسیار برجسته‌تر می‌نماید که بخش‌های مهمی از دو جریان پیش گرفته را رهبری می‌کردند و تأثیر گذار بودند.

آزادی و برابری از جمله شعارهای دوران مشروطیت است که هم در بین علمای مشروطه خواه و هم در میان روش‌نگران دیده می‌شود. مرحوم نائینی معنا و مفهوم آزادی و مساوات را در چارچوب رابطه شریعت و مشروطیت تفسیر و تبیین می‌کند و در این جهت تفسیر وی از آزادی موافق تفسیر و برداشت دیگر علمای دینی آن عهد است. از منظر نائینی آزادی به معنای رهایی از موانع رشد آدمی است؛ موانعی که باعث بازماندن انسان از سیر تکامل می‌شود و بدین سبب آزادی واقعی در عبودیت الهی تجلی یافته و خودسری و هرزگی و بی‌بندوباری که برداشت برخی از آزادی غربی است در واقع یک نوع اسارت است و نه آزادی. میرزای نائینی از آزادی به عنوان «اصل مبارک حریت» نام برد و آن را از «اعظم مواهب الهیه و اساس سعادت و سرمایه هیأت ملی» به شمار می‌آورد و یگانه راه «تبديل کفره سلطنت غاصبه»، را دسترسی ملت به «موهبت آزادی» می‌داند و آن را «سرآمد نعم الهیه» می‌شمارد. در نگاه وی «حقیقت تبدل نحوة سلطنت غاصبة جابرها، عبارت از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیت است. تمام منازعات و مشاجرات واقعه فیمابین هر ملت با حکومت تملکیه خودش، در همین مطلب خواهد بود. نه برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب. مقصود هر ملت - چه متدين به دین و ملتزم به شریعتی باشند و یا آنکه اصلاً به صانع عالم قابل نباشند - تخلص از این رقیت و اسارت است، نه خروج از ریقه عبودیت الهیه و رفع التزام به احکام شریعت و کتابی که بدان تدین دارند.» در واقع میرزای نائینی اصل آزادی و حریت را مقصود مشترک همه ملل و ادیان و اقوام می‌داند. مفهوم آزادی همچون بسیاری دیگر از مفاهیم سیاسی، اجتماعی و ارادت تفاسیر متعدد و گاه متفاوت و حتی متباین است، از دوران مشروطه این مفهوم در ادبیات سیاسی ایران چه از جانب طرفداران مشروطه و چه از طرف مخالفان مورد نقد و واکاوی و تفسیر و تأویل قرار گرفته است.

در این میان یکی از متونی که درباره آزادی بیش از سایر متون به آن استناد می‌شد کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملہ نائینی است چه اینکه واژه آزادی یا آزادی از واژگان کلیدی این متن سیاسی است و در تفاسیری که از مشروطه و متون مهم آن آمده است بیش از هرچیز به این مفهوم و معانی رایج آن در زمان مشروطه اشاره شده است اما از آنجاییکه این تفاسیر همانطور که گفته شد علاوه بر تفاوت، گاه متباین هم هستند فهم دقیقتی از معنای این واژه را به عنوان مسئله‌ای مهم در ادبیات سیاسی مشروطه و به ویژه در کتاب نائینی آشکار می‌سازد از این رو مساله اصلی این نوشتار نشان دادن وجوده تفاوت و تشابه تفاسیر و معانی آزادی در کتاب مهم آیت الله نائینی است و برای یافتن درک روشن تر از این مفهوم ناگزیر به ریشه یابی و نحوه ورود آن به ادبیات سیاسی مشروطه هستیم.

مفهوم آزادی نزد روشنفکران مشروطه خواه

مشروطه با همه پیش فرض ها، پیش زمینه ها و شرایط و عوامل آن در بستر خود محل پژوهش چالش های فکری اجتماعی در زمینه های گوناگون بود. جریان های فکری و الگوهای اندیشه ای را می توانیم در قالب سه گونه آرایش دهیم. گونه اول، آزاد اندیشه و روشنفکری و آزادی خواهی و اقتباس فکری از غرب است که شاخص های اصلی آن حقوق طبیعی آدمی، حکومت عرفی و سکولار، قانونگذاری بشر و شخصی بودن دین است. گونه دوم، گروه نوآندیشان و نوآندیشان دینی است که می کوشیدند فردگرایی، علم، آزادی و تحول را با مقاصد و سنن مذهبی و اسلامی توافق دهنده و ترکیب کنند و در دینداری نیز از سخت کیشی و تعصّب بپرهیزند و تساهل و تسامح به خرج دهند. گونه سوم، اصول گرایی دینی و مشروعه خواهی است که شریعت را حقیقتی ثابت و فراتاریخی انگاشته و در آن کمتر به تاویل و تحول و انعطاف، رضا می دادند و با آزادی و برابری و مفاهیم جدید غربی سر سازگاری نداشتند(گودرزی ۱۳۸۳).

اندیشه های روشنفکری در خصوص آزادی جایگاه مهمی داشت. از نظر فتحعلی آخوندزاده، «هر فرد آدمی که قدم به عالم هستی نهاد، باید به حکم عقل سليم، از نعمت "حریت کامله" بهره مند شود. حریت کامله عبارت از دو قسم حریت است: یک حریت روحانیه است، دیگری حریت جسمانیه... حریت روحانیه ما را اولیای دین اسلام از ما گرفتند(آدمیت ۱۳۸۰، ۲۵۹).

فتحعلی آخوندزاده نخستین مسلمانی بود که جنبه های ضد اسلامی مشروطه دموکراسی را به شیوه ای بسیار آشکار و روشن بیان کرد. آخوندزاده یک سکولاریست مصمم و تمام عیار و یک هوای خواه جدی تمدن باخت زمین بوده او حکومت مشروطه ای را پیشنهاد می کرد که خود مردم با انقلاب به کف آرند نه انکه صرفا از رهبران نوگرا سرچشمه گیرد.(ذاکر حسین ۱۳۷۵: ۳۲).

از سوی دیگر، فریدون آدمیت در مورد «آزادی» از دیدگاه آقاخان کرمانی می نویسد: «آزادی از نظر او ترکیبی است از اجزای لیبرالیسم با شیوه سیوسیالیسم. آزادی آن است که هیچ کس در هیچ عالمی اعتراض بر دیگری نکرده، کسی را با کسی کاری نباشد و هیچ کس از دایره حدود شخصی خود تجاوز ننماید. پس آزادی در معنای نبودن قید و شرط است در اعمال آدمی. اما این حق مطلق نیست، بلکه مرز آزادی هر فرد، حد آزادی دیگری است. حقوق آزادی مرکب از این عناصر می باشد: آزادی فکر، قلم، بیان، دین، کسب و کار، لباس، مسکن، ازدواج، مال و آداب و رسوم و تابعیت... به علاوه، از متفرّعات آزادی و مساوات اینکه زن و مرد باید در جمیع حقوق حیاتیه برابر باشند(آدمیت ۱۳۸۰، ۲۶۸).

البته در میان روشن فکران اولیه، ملکم خان و طالب اوف با ملاحظه هویت مذهبی جامعه ایرانی و با حزم و احتیاطی که در نوشتۀ های خود داشتند، به صراحت، آزادی غربی را مطرح نکرده و به گونه ای دو پهلو سخن گفته اند. برای نمونه، طالبوف در باب رابطه آزادی می نویسد: حکیم دیگر می گوید: هر کس خیال مردن می کند، «خیال آزادی» می نماید. هر کس «آزادی طلب» است، از مرگ نمی ترسد؛ یعنی تابع احکام سلب حقوق و استبداد نمی شود. این است که شهدای هر ملت «دانم الحی» و روز ولادت و وفات ایشان از ایام متبرکه محدود می باشد؛ چرا؟ به جهت اینکه در سر «حفظ حقوق و آزادی» و عدم تبعیت به ریاست مستبدۀ «از جان خود گذشتند و «زنده و جاوید» شدند. شهدا جهاد فی سبیل الله را معنی دیگر نیز موروث زندگی جاوید و احترام مخصوص است. آنها یعنی «شهدا» چون وظیفه و مأموریت ایام خودشان را، که «معاونت بنی نوع و ارائه به طریق مستقیم آزادی و حفظ وجود» است، در زندگی خود به وجه الکمال اجرا نمودند، پس از وفات نیز تاریخ ایشان برای اخلاف خود کتاب تشویق و تعلیم اجرای همان وظایف معاونت نوع و حفظ وجود می باشد. پس هر قدر آثار ممدوحه گذشته آنها به اعصار آینده نافذ است، همانقدر «نام گرامی ایشان زنده محسوب است» و اقدام ایشان واجب است(طالبوف ۱۳۶۸، ۱۶۵).

وی آزادی را سه قسم می کند: آزادی هویت و آزادی عقاید و آزادی قول. سیس می نویسد: از این سه، چندین منابع فرعی مشتق هستند؛ از آن جمله، آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماع. در ادامه، پس از توضیح تقسیمات آزادی، به تعریف «قانون» پرداخته سپس انگلستان را به عنوان یک کشوری که روح آزادی و قانون در آن دمیده است، می ستاید و از ملت آن به عنوان ملتی که به عرش تمدن رسیده اند، تعریف و تمجید می کند(مهری ۱۳۸۱، ۳۶).

با مراجعت به آثار طالبوف و دقت در آن ها، می توان دریافت مفهوم «آزادی» از نظر وی مفهوم غربی آن بوده است. ریشه های علم زدگی، غرب باوری و غرب زدگی را می توان در کلمات طالبوف یافت. وی فردی سکولار بود و اعتقاد داشت مسائل مذهبی حوزه جدایی از سیاست و قوانین عرفی دارند و بر این باور بود که علت عقب ماندگی ایرانیان پای بندی مردم به دین و شریعت است و در این زمینه، با شیوه های زیر کانه ای به دین حمله می کرد(ابوالحسنی ۱۳۸۱، ۶۳).

سید حسن تقی زاده از نمونه روشن فکران غرب گرایی بود که در تحولات مشروطیت نقش عمده ای داشت و جناح خاصی در مجلس شورای ملی تشکیل داد. او تلاش فراوانی برای پیاده کردن الگوهای غربی در ایران کرد. در واقع، می توان تقی زاده را حلقه واسطه و عامل اتصال اندیشه های انتقال یافته به ایران و به یک اعتبار، رئیس ستاد عملیات تفكرات غرب در ایران زمان مشروطه دانست.

تقی زاده تعریف صریحی از «آزادی» ارائه نمی‌دهد، ولی از سخنان و نوشه‌های او چنین بر می‌آید که بدون شک، به دنبال آزادی به سبک غربی آن بوده است. فتوای مشهور او که گفته بود: «ایران باید ظاهرا و باطن، و جسم و روح، فرنگی‌مآب شود و بس» (ابوالحسنی ۱۳۸۱، ۱۴۳). نشانگر تأثیر افکار غربی در او می‌باشد. تقی زاده گفته بود: «سه چیز است که هرچه درباره شدت لزوم آن‌ها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست، قبیل و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنای (جز از زبان) و کتاب گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنا که از معنای غلط «وطن‌برستی» ناشی می‌شود و آن را «وطن‌برستی کاذب» توان خواند» (ابوالحسنی ۱۳۸۱، ۱۴۳).

او چندین دهه بعد، زمانی که در پناه استبداد پهلوی در آذرماه ۱۳۳۹ در باشگاه «مهرگان» به سخنرانی ایستاده بود، در حضور رجال ادب و سیاست، از مبارزات خود چنین می‌گفت: «این جانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن غربی در ایران پیشقدم بوده‌ام و چنانچه اغلب می‌دانند، اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندری شمرده می‌شد و به جای "أخذ تمدن غربی" پوست‌کنده فرنگی مآب‌شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم». البته او اقرار می‌کند که «فتواتی تند و انقلابی من در این امر در چهل سال قبل در روزنامه کاوه و بعضی مقالات بعدی مبنی بر تغییرات کلی انقلابی نیز متضمن مقداری از این نوع افراط بوده» (مهرپور ۱۳۸۵، ۳۶).

همچنین میرزا حسین خان سپهسالار نیز در این راستا تأثیرگذار بود. سپهسالار کمک فراوانی به گسترش اندیشه مشروطه خواهی در ایران کرد. سپهسالار که روزی به عنوان سفير ایران در استانبول می‌زیست در مکاتبات خود با دربار و وزارت خارجه ایران سخت از نوسازی عثمانیها که در خلال توقف او در استانبول صورت می‌گرفت هواخواهی می‌کرد. سپهسالار چه بسیار تحت تأثیر نوسازی‌های عثمانی‌ها که در زمینه قانونگذاری انجام داده بودند قرار گرفت و قانون نوع‌عثمانی‌ها را که همه اتباع آن امپراتوری را یکسان برابر می‌خواند می‌ستود (ذاکر حسین ۱۳۷۵: ۳۴).

مفهوم آزادی نزد علمای عصر مشروطه

فرد بارز مشروعه‌خواهان آیه‌الله شیخ فضل‌الله نوری بود. وی شخصیتی است که عموم مورخان وی را یکی از سه رهبر برجسته نهضت عدالت‌خواهی در صدر مشروطه می‌شناسند. شیخ در موارد گوناگون به تعریف «آزادی» موردنظر خود، که همان آزادی از دیدگاه اسلام است، پرداخته و در هر تعریفی به بخشی از آزادی اشاره نموده. برای نمونه، در سندي که به امراض ایشان و چند تن از رهبران مذهبی مشروطه رسیده، آمده است: مراد از حریت مشروطه و آزادی در بیان، مصالح عامه است تا اهالی این مملکت مثل سوابق ایام، گرفتار ظلم و استبداد نباشند و بتوانند حقوقی که از جانب خداوند برای آن‌ها مقرر است مطالبه و اخذ نمایند، نه حریت ارباب ادیان باطله و آزادی در اشاعه منکرات شرعیه است که هر کس آنچه بخواهد بگوید و به موقع اجرا بگذارد (ترکمان ۱۳۷۱: ۳۴).

شیخ در تعریف «آزادی» به دو معنای مثبت (مشروع) و دو معنای منفی (غیرمشروع) آن اشاره می‌کند. «آزادی مشروع» از نظر شیخ یعنی: ۱. بیان مصالح عامه؛ ۲. رهایی از ظلم و استبداد.

و «آزادی غیر مشروع» یعنی: ۱. آزادی ارباب ادیان باطل؛ ۲. اشاعه منکرات شرعیه و هرج و مرج. تعریفی که شیخ از «آزادی» ارائه می‌دهد، نشانگر آن است که وی با چه نوع آزادی در عصر خودش مواجه بوده. وی مکرر در نوشه‌های و سخنرانی‌هایش به تعریف آزادی در اسلام اشاره می‌کند، ولی در عین حال، در بعضی از سخنان شیخ کلماتی وجود دارند که عده‌ای مغرضانه و عده‌ای دیگر ساده‌لوحانه بر این باورند که وی مخالف آزادی است و بر این اساس، او را مخالف آزادی می‌دانند و نسبت استبداد به او می‌دهند.

شیخ به عنوان رهبر دینی و مذهبی نهضت مشروطه و به عنوان یک اسلام‌شناس مجتهد، هرگز نمی‌توانست با آزادی به مفهوم اسلامی آن مخالفت کند؛ چرا که اسلام دین آزادی است، اما آنچه او را به مخالفت از آزادی برمی‌انگیخت سوء استفاده از این واژه مقدس بود.

مخالفت شیخ با واژه «آزادی» در واقع، ستیز با مفهوم سکولار آن بود که رهایی از قید شریعت و نفی حاکمیت دین را در پی داشت. شیخ با مبانی فرهنگ و تمدن غرب و اصول موضوعه فکری و سیاسی آن آشنایی کامل داشت و به سبب حضور مستمر در پایتخت ایران از پیشینه عملکرد افراد و گروه‌ها و دسته‌های گوناگون سیاسی در تحولات عصر مشروطیت اطلاع کافی داشت. با بررسی دقیق اوضاع و احوال زمان شیخ و خطراتی که وی با تمام وجودش از سوء استفاده از این واژه لمس می‌کرد، می‌توان به راحتی دریافت که او نه تنها با مفاهیم ناب اسلامی واژه‌هایی همچون «آزادی» مخالفتی نداشت، بلکه برای دفاع از همان مفاهیم ناب اسلامی به شهادت رسید.

پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس شورای ملی، آزادی سیاسی بدون حد و حصر در کشور به وجود آمد. شب‌نامه‌های متعددی نوشته شدند و روزنامه‌های رنگارنگی منتشر گشتند و روزنامه‌نگاران هر یک از روی ذوق و سلیقه خود، پیرامون مشروطیت و اهداف آن قلم‌فرسایی کردند و به اظهار فضل پرداختند. مخبرالسلطنه، از بانیان و فعالان مشروطه بود، می‌گوید: «روزنامجات به اغراض گوناگون آبرو برای کسی باقی نمی‌گذاشتند. اگر احیاناً حقیقتی یا دردی را موضوع مقاله قرار می‌دادند، لهجه زشت و ظهور دم‌های خروس اصل منظور را از بین می‌بردند، معلوم نبود از زبان کی سخن می‌گویند(هدایت).^{۵۸} ۱۳۶۴

دکتر رضوانی می‌نویسد: «تنها مخالف مبارز و شجاع، مرحوم شیخ فضل‌الله نوری بود که در برابر این سیل دمان و خروشان که همه را از پا در آورده بود، چون کوهی استوار و پا بر جا سرسختی نشان می‌داد و در برابر گردانندگان دستگاه مشروطه خواهان، که دستگاه تبلیغاتی نسبتاً عظیمی فراهم کرده بودند، مردانه با آنان معارضه و مقابله می‌کرد و اعلامیه و رساله و نوشته منتشرمی‌ساخت(ابوالحسنی، ۱۳۸۱، ۶۳).

درست است که شیخ شهید در تذکره الغافل می‌نویسد: «قوام اسلام به عبودیت است، نه به آزادیو نیز در گفت‌وگویش با طباطبائی و بهبهانی در حضرت عبدالعظیم(ع)، آنجا که به تنقید از محتواه جراید مشروطه و آزادی بی‌رویه آن‌ها پرداخته، می‌گوید: این آزادی که این مردم (مشروطه‌چیان افراطی) تصور کرده‌اند... کفر در کفر است. من شخصاً از روی آیات قرآن بر شما اثبات و مدلل می‌دارم که در اسلام، آزادی کفر استونیز هنگامی که می‌گوید: «آزادی قلم و زبان از جهات کشیره منافقی با قانون الهی است اما بالاصله، علت مخالفتش را با این‌گونه آزادی‌ها بیان می‌کند و برای اثبات آن، به نشر مطالب خلاف شرع و حتی خلاف امنیت مآلی در جراید اشاره می‌کند(رضپور ۱۳۸۵، ۳۶).

از دیگر مهم ترین علماء در این دوره می‌توان به: آیه‌الله آخوند ملا محمد‌کاظم خراسانی، آیه‌الله شیخ عبدالله مازندرانی، میرزا حسین تهرانی و میرزا محمد‌حسین نائینی در نجف اشرف، آیه‌الله حاج آقا نورالله در اصفهان، آیه‌الله عبدالحسین لاری در خطه فارس و لارستان و آیه‌الله سید عبدالله بهبهانی و سید‌محمد طباطبائی در تهران. این گروه از علماء دارای بیشترین نفوذ در بین مردم بودند و همواره از مشروطیت پشتیبانی می‌کردند.

مرحوم نائینی در کتاب تنبیه‌الاّمّة واژه «آزادی» را در موارد گوناگونی به کار برده است. با مراجعته به موارد کاربرد این واژه، می‌توان مفهوم آزادی مورد نظر ایشان را به دست آورد. یکی از آن موارد در تقسیم حکومت به ولایتیه و «تملکیه» است. وی اساس سلطنت تملکیه را به سلطنتی که «بر استعبداد و استرقاق رقاب ملت در تحت ارادت خودسرانه حاکم مبتنى بوده، وصف کرده است و در مقابل، اساس سلطنت ولایتیه را بر «آزادی از این عبودیت می‌داند(حسینی ۱۳۸۴، ۳۶).

در قسمت دیگری، از حکومت تملکیه به حکومتی که بر مبنای «مسخریت و مقهوریت رقاب ملت در تحت ارادت سلطنت شکل یافته، یاد کرده است و حکومت ولایتیه را نظامی می‌داند که بر مبنای «آزادی رقاب ملت از این اسارت و رقیّت منحوسه ملعونه استوار شده است. بی‌تردید، واژه «آزادی» در این موارد، مفهومی جز رهایی ملت از چنگ فرمان‌های سلطان خودکامه ندارد. مرحوم علامه نائینی در جای دیگری می‌نویسد: «در موقع عدیده، همین مقهوریت در تحت حکومت خود سرانه، جائزین را به عبودیت، که نقطه مقابل این حریت است، تعییر و پیروان دین اسلام را به تخلیص رقباشان از این ذلت هدایت فرموده‌اند(نائینی ۱۳۸۷، ۴۱).

نائینی پیرامون آزادی بیان و آزادی مطبوعات نیز سخن گفته، ولی بحث وی در چارچوب استدلال‌های سنتی محدود بوده، از تفسیر مذهب اسلام از آزادی کلام پا را فراتر ننهاده است. وی می‌گوید: «هر کس در این وادی (استفاده از آزادی بیان و قلم) قدم نهاد و در این صدد برآید، خواه جریده باشد یا اهل منبر یا غیر ایشان، هر که باشد، باید بر طبق شیوه انبیا و اولیا مردم نادان را به حریت و خلع طوق رقیّت ظالمان به نص آیات و اخبار بخواند و کوشش کند که ملایمت و عدم خشونت در بیان و حفظ اذهان از شوائب و غرضانیت و تحرّز از موجبات تغیر و اتزاجار قلوب و تحفظ از رمیدن و مشوب شدن اذهان را کاملاً مراعات کند و در اجرای این وظیفه، این آیه از قرآن را همواره در نظر داشته باشد: (اذع إلی سَبِيلِ رِيْكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمُؤْعَظَلَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلُهُمْ بِالْتَّى هُى أَحْسَنُ...) (تحل: ۱۲۵) مردم را به راه پروردگارت با براهین حکیمانه و پند نیک بخوان و با آنان به روشی نیکوتر به جدال بنشین(Nائینی ۱۳۸۷، ۱۲۱-۱۲۰).

آزادی در تنبیه‌الاّمّة در برابر عبودیت غیر خدا و بندگی سلاطین خودکامه و مستبد قرار دارد، نه در برابر بندگی خدا و تبعیت از ولی که بازگشتش به تبعیت از خداوند است. مفهوم «آزادی» مشروع برای رشد اجتماعی از نظرگاه میرزا نائینی عبارت است از: رهایی از آرای شخصی و خودمحورانه رجال سیاسی و اجتماعی.

از منظر نائینی، «آزادی» از اصول تمدن ساز جوامع بشری و از آموزه‌های بنیادین اسلام است. وی ملاک اساسی تقسیم حکومت‌ها را آزادی از خودکامگی دانسته و معتقد است: تمام نظام‌هایی که از رقیت جور آزاد هستند، به نوعی ولایتیه شمرده می‌شوند و در مقابل، نظام‌هایی که مردم آن‌ها اسیر حاکمان مستبد هستند، تمکیه می‌باشند.

وی با آزادی به معنای فرار از بندگی خداوند و احکام اسلامی مخالف بود و آزادی به مفهوم رهایی از آراء شخصی و خودسرانه رجال سیاسی و اجتماعی را آزادی مطلوب و مشروع جوامع می‌شمرد.

آزادی قلم و بیان از منظر میرزا نائینی، فقط به معنای رها بودن از قید تحکمات قدرت‌های طاغوتی است و تا زمانی که در جهت حفظ دین و مقدسات و حقایق به کارگیری شود، میمون و مبارک خواهد بود.

نائینی آزادی را یکی از آموزه‌های بنیادی اسلام برای اداره اجتماع می‌داند و علت احاطه مسلمانان را سلب آزادی و تن دادن به ذلت و اسارت طواغیت می‌داندا و آزادی را یکی از ریشه‌های رشد مدنیت در جوامع بشری می‌شمرد.

حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی، نویسنده رساله مکالمات مقیم و مسافر می‌نویسد: «مشروطه می‌گوید: تمام خلق در غیر آنچه قانون کتاب و سنت و آن‌ها مقید نموده، باید آزاد باشند؛ نه آزادی به این معنی که بعضی از جهال کرده و می‌گویند که مرادشان آزادی در مذهب باشد، بلکه همان حریت و آزادی مقصود است که خداوند در کتاب و سنت فرموده و آن‌ها را آزاد فرموده، در مقابل بندگی؛ و به عبارت اخیر، مشروطه می‌گوید: باید خلق بنده خدا باشند و بجز بنده خدا بنده دیگری نباشد، الا عبید و اماء که از تحت عموم به حکم خداوندی خارج است. در اینجا، چند دقیقه است که تمام مردم آزاد هستند، ولی آزادی احدي تا اندازه‌ای می‌باشد که مزاحم آزادی دیگری نباشد؛ مثلاً، آزادی نیست برای کسی که سلب شرف و عزت یا منع حقی از حقوق دیگری را بکند. مقامات و شئونات همه کس باید محفوظ ماند(نجفی اصفهانی ۱۳۸۷، ۴۳۷).

مرحوم محلاتی یکی دیگر از علمای مقیم نجف و از اصحاب آخوند خراسانی، در بیان «حریت» می‌نویسد: «حریت در دو مقام گفته می‌شود: یکی حریت و آزادی مردم است از قید رقیت استبداد و دیگری حریت و آزادی از قید عبودیت خدایی. مقصود از «آزادی» از قید رقیت استبداد آن است که مردم در حقوق مملکتی خود آزاد باشند تا مصالح و مفاسدی که راجع به آن هاست توسط امناء خود ملحوظ نمایند و تحت قانون منضبط در آورند. لازمه رهایی از قید عبودیت سلطنت مطلقه مستبد، آزادی قلم، افکار و مطلق حرکات و سکنات مردم است در جلب منافع عامه و دفع مضار نوعیه از عامه ملت(محمدی ۱۳۸۲، ۳۶).

محلاتی عقیده دارد: «به حریت و آزادی از قیود دینی و قانون الهی و خودسری در فواید و منکرات شرعیه، هیچ‌کدام از ملل معتقد به خدا، از یهود و نصارا و مجوس و مسلمان، قایل نیستند. لازمه استقرار نظام مشروطه نیز آزادی از این قیود نیست.» وی برای تبیین بیشتر این معنا، توضیح می‌دهد: «مشروطیت» و «استبداد» هر دو صفت سلطنت‌اند. اگر تصرفات پادشاه و کسان او در اشغال ملکی از روی خودرأی و خودسری باشد، سلطنت استبدادیه شود و اگر محدود و مقید شود به قیودی که از طرف ملت به توسط امناء آن‌ها مقرر شده، مشروطه گردد و این مطلب دخلی به دین و مذهب ندارد. مذهب اهل مملکت هر چه باشد، خدایپرستی یا بتپرستی، اسلام یا کفر، یهود یا تنصیر و غیره و غیره، می‌شود که سلطنت آن‌ها مشروطه شود یا مستبد. اما شیوه منکرات اسلامیه در ممالک اروپا پس لازمه مذهب آن‌هاست، نه حریت ملت آن‌ها از قید رقیت استبداد؛ چرا که مسکرات را در مذهب خود مباح دانند، بلکه شرب آن را - نعوذ بالله - نسبت به انبیا می‌دهند. در زن‌ها حجاب نگویند و تغییراتی که در شریعت متنقنه اسلامیه برای زنا و شرب خمر و ارتداد و غیره ثابت است، در مذهب نصارا نیست(محلاتی ۱۳۷۸، ۹۶).

مرحوم محلاتی به دنبال این تفسیر از حریت، آن را به قول خود، به تقریبی دیگر و بیانی اوفی و اوفر توضیح داده، می‌نویسد: مقصود از حریت نه خودسری و رها بودن عموم خلق است در هر چه بخواهند بکنند، بلکه مراد از آن آزادی و خلاصی نوع مردم است از هرگونه تحکم و بی‌حسابی و زورگویی. به اعتقاد محلاتی، آزادی به این معنا از مستقلات عقلیه و از ضروریات مذهب اسلام است و ملخص آن رفع ظلم و تعدی اقویا از خلق است و این مطلب دخلی به رخصت در فواید و منکرات شرعیه ندارد(محلاتی ۱۳۷۸، ۹۶).

لایحه «شرح و توضیح مردم مشروطیت و آزادی خواهی» به اشاره خراسانی و مازندرانی در تاریخ ۱۳۲۷ مهر توسط شیخ اسماعیل محلاتی نگاشته شده است. در بخشی از این لایحه مهم، که گویای باورهای مذهبی آن دو است، آمده: «مراد از حریت، آزادی نوع ملت است از قید رقیت استبداد پادشاه و فعال مایشه بودن او و اعوانش در اموال و اعراض و نفوس مردم و لازمه رها شدن از قید این رقیت و خلاصی از این اسارت، آزادی افکار و مطلق حرکات و سکنات خلق است در جلب منافع عامه و دفع مضار نوعیه از عامه ملت و هر چه که موجب عمران مملکت اسلامیه و قوه نوع مسلمین گردد، بدون اینکه با مذهب آن‌ها منافر و منافاتی داشته باشد. این معنی «آزادی و حریت» است که اساس مشروطه سلطنتی را تشکیل می‌دهد، نه حریت از قیودات دینی و احکام الهی(انصاری ۱۳۸۰، ۱۶۹).

مرحوم حاج ملا عبدالرسول مدنی کاشانی در رساله انصافیه، ضمن دفاع از مشروطیت و عدم مباینت آن با شریعت مقدس اسلام، در تعریف آزادی می‌نویسد: «فرق میان انسان و حیوان آزادی و بندگی است. انسان باید آزاد باشد، تا آزاد نباشد انسان نیست. آزادی یعنی: انسان مختار نفس، مال، عیال، منزل، کسب، امور معاشیه، قلم، طبع، عقاید، تعلیمات، حرکت و سکون خود باشد»(کریم پور ۱۳۸۹، ۳۶).

کاشانی به بیان اصول مشروطیت می‌پردازد و می‌نویسد: «از جمله اصول مشروطه، آزادی است؛ یعنی احرار گرد هم آمده و در امور مملکتی و ولایات، که مدخلیت سیاست در تدبیر منزل دارد، یا مشورت یکدیگر هم رأی و هم قوه و متعدد شده و به مقتضای حکمت رفتار شود. دیگر از اصول مشروطیت، آزادی ملت در حق انتخاب برای دارالشوری. دیگر از اصول، آزادی در قلم، طبع، صنعت و کسب و سایر لوازم تعیش است، که هر چه می‌خواهد بنویسد و هر چه می‌خواهد طبع نماید و هرگونه بخواهد کسب و تجارت نماید و هر صنعتی بخواهد بکند، مانعی نداشته باشد، و اما آزادی در عقاید، اگر مقصود عقایدی است که تعاقب به امور معاشیه و سیاسیه دارد، معلوم است آزاد است، حتی در اظهار آن؛ چرا که فایده به غیر هم برسد و اگر مقصود در عقاید اصول دین است، آن هم معلوم است چه مراد است؛ یعنی معقول نیست کسی را بر خلاف عقیده‌اش تکلیف کردن، مگر با استدلال و امثال نصیحت و انذار از عذاب و بشارت به ثواب، نه به چوب و چماق... و چنانچه بعد از استدلال و انذار به طریق حق عقیدت پیدا نکرد، انسان حق تعرّض او را ندارد، بلکه تعرّض حق خداوند است، مدامی که اظهار عقیده ناچر خود را نکرده، و الا انسان حق تعرّض خواهد داشت»(کریم پور ۱۳۸۹، ۳۸).

مفهوم آزادی در کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملء

در زمینه مقبولیت مباحث سیاسی، میرزای نایینی از جنبه‌های عرفی، تاریخی و استدلال‌های عقلی استفاده می‌کند تا در ریشه‌های مباحث فکر سیاسی خود، به نحوی «شرع» و «عقل» را در کنار هم مورد استفاده قرار داده باشد. در این زمینه، او نه تنها به تاریخ ایران باستان استناد می‌ورزد، بلکه رأی حکماء فرنگ را هم در یکی - دو مورد طرح می‌کند و در تلفیق و ترکیبی از این موارد با نظریه دانشمندان اسلامی در حکمت عملی به بحث می‌پردازد. به عنوان نمونه، او می‌نویسد: «شدت اهتمام عظامی از سلاطین متقدمین فُرس و روم، در انتخاب حکماء کاملین در علم، برای وزارت و تصدی قبول آنان هم با کمال تورع از ترفع قاهرانه از این جهت (حفظ نظمامات داخلیه و تحفظ از مداخله اجانب) بوده است. نایینی از سویی، برای مردم و حق انتخاب آنان و آزادی‌های سیاسی‌شان ارج و اعتبار فوق العاده‌ای قابل شده و معتقد است که آزادی قلم و بیان و مانند آن، از مراتب آزادی خدادادی بوده و حقیقتش عبارت از رها بودن از قید تحکمات طاغوت‌هast؛ و از سوی دیگر، دخالت مردم در سیاست را به اصل شورا و امر به معروف و نهی از منکر ارجاع می‌دهد و معتقد است که این حق عمومی را هیچ کس و هیچ اصلی نمی‌تواند نقض کند و یا در آن شبهه بیندازد. وی در جواب عدم مشروعيت اکثریت و بدعت بودن آن به سه دلیل استناد می‌کند: اول، دلیل از قرآن (اصل شورا)؛ دوم، روایت (مقبوله عمر بن حنظله)؛ و سوم، از جهت حفظ نظام.

نایینی در مقدمه نوشتار خویش، پس از تقسیم سلطنت بر دو نوع «تملیکیه، استبدادیه» و «مقیده، مشروطه»، ملتی را که از حکومت مشروطه برخوردار باشد، مردمی «احرار» می‌نامد، یعنی مردمی که از حکومت استبدادی و از استبداد سیاسی، آزاد و رها شده اند: «ملتی را که متعتم به این نعمت و دارای چنین سلطنت باشند محاسبین و اباء و احرار و احیاء خوانند و مناسبت هر یک از اسماء مذکوره هم معلوم است» (نایینی ۱۳۸۷، ۳۵).

در فرهنگ دینی، رهایی از استبداد و از عبودیت و بردگی و بندگی دیگران، ارزش ویژه‌ای دارد زیرا این رهایی از عبودیت دیگران، مقدمه و مرادف با گام برداشتن به سوی عبودیت خداوند، محسوب می‌شود. انسان، آزاد آفریده شده و رهایی از یوغ دیگران موجب رشد و تکامل وی خواهد شد.

نایینی با بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی به مخالفت با نظام استبدادی و به تأسیس نظری نظام مشروطه پرداخته است. آیت الله نایینی در ابتدای بحث نام کتاب را توضیح داده است. «تبنیه الامه به معنی آگاه کردن مردم به ضروریات شریعت است و «تنزیه الملء به معنی پاک کردن و زدودن بدعت استبداد است». وی این کتاب را در سال ۱۳۲۷ هجری قمری در دفاع از اصول مشروطیت براساس اندیشه اسلامی نوشت و بلافاصله از سوی دو تن از مراجع تقلید بزرگ شیعه، یعنی آیت الله شیخ محمد کاظم خراسانی و آیت الله شیخ عبد الله مازندرانی مورد تأیید و ستایش قرار گرفت. نایینی در سراسر کتاب خود با برداشتنی از اسلام که توجیه کننده استبداد و خودسری حاکمیت باشد، به شدت مبارزه می‌کند. آن‌جهه که او و دیگر فقهیان همفکرش آغاز کردن، به تأسیس مبنای جدید مشروعيت قدرت سیاسی در اندیشه سیاسی شیعه انجامید که همان «مشروعيت الهی مردمی» است، یعنی این که حکومت اسلامی در همه مسائل خود، غیر از قوانین الهی مبتنی بر مشارکت همه مردم می‌باشد. در حقیقت حقوق مبنایی مردم در تعیین سرنوشت خود در کنار قوانین اسلامی به رسمیت شناخته شده است.

نائینی پایه حکومت استبدادی را به بندگی گرفتن مردم می داند و با اشاره به متون مذهبی، پایه و أساس حکومت استبدادی را برداشته و بندگی غیر خدا دانسته و أساس حکومت مشروطه را آزادی مردم از این بندگی می داند: «بالجمله چنانچه اساس قسم اول بر استعباد و استرقاق رقاب ملت در تحت ارادات خود سرانه و عدم مشارکت، فضلاً از مساواتشان با سلطان مبتنی، و عدم مسئولیت هم متفرق بر آن است، اساس قسم دوم هم بر آزادی از این عبودیت، و مشارکت و مساوات آحاد ملت حتی با شخص ولی نوی در جمیع نوعیات مبتنی، و مسئولیت هم از فروع آن است و در کلام مجید الهی- عز اسمه- و فرمایشات صادره از معصومین -صلوات الله عليهم- در موقع عدیده همین مقهوریت در تحت حکومت خود سرانه جائزین را به عبودیت که نقطه مقابل این آزادی است، تعبیر و پیروان دین اسلام را به تخلیص رقباشان از این ذلت هدایت فرموده‌اند» (نائینی ۱۳۸۷، ۴۱).

با درنظر گرفتن این هدف انبیاء، نائینی، آزادی از برداشته و بندگی خودکامگان را سبب صعود و تکامل معنوی انسان‌ها می داند: «آزادی از این رقیت خبیثه خسیسه از این هم علاوه بر آنکه موجب خروج از نشئه نباتیت و ورطه بهیمت است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شئون توحید و در لوازم ایمان به وحدانیت در مقام اسماء و صفات خاصه هم مندرج است، و از این جهت است که استنقاذ آزادی مخصوصه امم و تخلیص رقباشان از این رقیت منحوسه و متمم فرمود نشان به آزادی خدادادی، از اهم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده. حضرت کلیم و هارون- علی نبیانا و آله و علیهم السلام- به نص آیه مبارکه فَإِنَّمَا مَعَنَا بُنْيٰ إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ فقط تخلیص رقاب بنی اسرائیل از اسارت و عذاب فرعونیان و آزادانه با خود بردنشان به ارض مقدسه را خواستار بودند» (نائینی ۱۳۸۷، ۵۱).

مخالفان مشروطه اصل آزادی را متعلق به فکر و تمدن اروپایی و از مقتضیات دین و مذهب مسیحی قلمداد می کردند. نائینی در پاسخ می گوید که آزادی مقصود مشترک همه بشریت است؛ چه آن‌هایی که دین دارند و چه آن‌هایی که بی دین‌اند. هدف ملت‌هایی که در راه آزادی مبارزه می‌کنند سرپیچی از فرمان خدا و شریعت نیست، بلکه از استبداد است و چه بسا ملت‌هایی که به موهبت آزادی رسیده‌اند و به دین خود وفادار مانده‌اند و چه بسا کشورهایی مثل روسیه تزاری که در عین اظهار خلوص و اعتقاد به دین مسیح دچار حکومت ستمگر و مستبدند.

برخلاف دیدگاه رایج در غرب، در اندیشه نائینی مبنای آزادی و مساوات مردم در اسلام به حقوق طبیعی آنها برمی‌گردد و حتی از مسلمات و ضروریات شریعت و حکومت اسلامی محسوب می‌شود.

اساس ولایتیه و عادله بودن نحوه سلطنت، چه آنکه به حق تصدی شود یا به اختصار، به آن دو اصل طیب و طاهر - آزادی و مساوات - مبتنی، و حفظ شورویت و محدودیت و سایر مقدّماتش هم به ترتیب دستور اساسی عقد مجلس شورای ملی متوقف است. بنابراین، اساس و لازمه حکومت شورویه، منوط به وجود قانون است، و این قانون باید قانونی باشد که تمام افراد جامعه را در مقام اجرا، در برابر آن مساوی بداند.

هر حکمی که به هر موضوع و عنوانی به طور قانونیت و بر وجه کلیت مرتب شده باشد، در مرحله اجرا نسبت به مصاديق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت اجرا شود. لازمه وجود چنین قانونی که حق آزادی و مساوات ملت را رعایت کرده باشد و در مرحله اجرا نسبت به مصاديق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت باشد، وجود مجلسی است که بتوان چنین قانون و دستور عملیه‌ای را از آن استخراج کرد و به عنوان یک قانون در جامعه اجرا کرد. قابل ذکر است که نائینی دقیقاً از آزادی درک دینی داشت و مراد او هم، چیزی جز رهایی از قید رقیت جباران و تساوی مردم با زمامداران نبود.

موانع آزادی در کتاب تنبیه الامه

الف: استبداد

آیت الله نائینی در خاتمه کتاب به شرح عوامل استبداد پرداخته و چند مورد را ذکر می‌کند که مستبدین بالاستفاده از این روش‌ها به زورگویی می‌پردازند. آن را قوای استبداد می‌نامد مو سپس به ارائه راهکار در این مورد می‌پردازد. عوامل استبداد از نظر میرزا چند چیز است: جهل مردم، استبداد دینی، نفوذ شاهپرستی (استبداد سیاسی) و القای خلاف فی مابین و تفرقی کلمه است. در این مورد می‌نویسد: هرچند اصل این قوه خبیثه و اساسش و جهات و فعلیت خارجه‌اش غالباً به شعبه استبداد دینی و مقداری هم به شاهپرستی مستند است و مستقلاً در عرض آنها نباشد لکن چون تمام استبعادات واقعه در امم سابقه و این امت به همین تفرقی کلمه ملیه منتهی و قوای ثالثه سابقه به منزله مقدمات آن و نتیجه مطلوبه از آنها و همین تفرقی و اختلاف و فی الحقيقة جزء اخیر علت و اصول سابقه معدات آن است» (نائینی ۱۳۸۷، ۱۳۸).

میرزا اختلاف را مهم‌ترین عامل استبداد می‌داند و موضوع را این چنین تنبیه می‌کند که اولاً سه اصل جهل، استبداد دینی و شاهپرستی (استبداد سیاسی) مقدمه و ایجاد‌کننده اختلاف است. از طرفی خود اختلاف موجب تقویت همان عوامل می‌شود و به راستی که بسیاری از به ظاهر عالمان و دین‌فروشان همواره بر طبل اختلاف و تکفیر می‌کویند و خود را حق مطلق و دیگران را کفر مطلق می‌دانند.

میرزا برای هشدار دادن به این گروه به آیه ۳۱ سوره توبه و اخبار وارد شده در تفسیر آن استناد نموده و می‌نویسد: «از اخبار وارد در تفسیر آیه مبارکه {«اتخذوا أخبارهم و رهبانهم أربابا من دون الله و المسيح ابن مریم»} که خدای خود قرار دادن نصاری، اخبار و رهبانشان را به همین تمکین و طاعت از پایان و پادریان، تفسیر فرموده‌اند، ظاهر است، هم‌چنان که گردن نهادن به ارادات دل‌بخواهانه سلاطین جور در سیاست‌ملکیه، عبودیت آنان است، همین‌طور گردن نهادن به تحکمات خودسرانه رؤسای مذاهب و ملل هم که به عنوان دیانت ارائه می‌دهند، عبودیت آنان است» (نائینی ۱۳۸۷، ۴۹).

و نیز به نکته مهم دیگری اشاره می‌فرماید: «استبعاد قسم اول به قهر و تغلب، مستند و در ثانیبه خدعاً و تدلیس می‌تنی و اختلاف تعبیر آیات و اخبار که در قسم اول «عبدت بنی إسرائیل» و «إتّخذهم الفراعنه عبیداً» و در قسم دویم «اتخذوا أخبارهم و رهبانهم أرباباً» فرموده‌اند، ناظر به این معنا و فی الحقيقة منشأ استبعاد قسم دوم، تملک قلوب است» (نائینی ۱۳۸۷، ۵۰).

عامل دیگر، استبداد سیاسی و شاهپرستی است. در این مورد نیز چند نکته اهمیت دارد: یکی آن که شاخه استبداد سیاسی و دینی به هم وصل است: «و از این جا ظاهر شد، جودت استنباط و صحبت مقاله بعضی از علمای فن که استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگر باهم توأم دانسته‌اند» (نائینی ۱۳۸۷، ۵۰).

استبداد دینی و عالم نمایان وابسته به ثروت و حمایت حکام‌اند و از طرفی حکام مشروعیت خود را از آنان می‌جویند و با خرید آنها بر اختلاف امت دامن می‌زنند تا خود در این میان قدرت مطلقه گردند و میرزا نایینی دریافتہ بود که هرگاه امت باهم متحد شدند دشمن داخلی و خارجی را شکست دادند و هرگاه که متفرق گشتند به خاک مذلت کشیده شدند. میرزا عامل دیگری را موجب اختلاف می‌داند و آن جهل و تقلید صرف عوام از عالمان سوء است، که نقش آن نیز مشخص است.

وی پس از بیان قوای استبداد به عنوان فقیهی توانا به غور در آیات و روایات می‌پردازد و چنین نتیجه می‌گیرد: «در لسان آیات و اخبار تمام استبعادات را به همین تفرق کلمه ملیه و تشتبه اهوا و اختلاف آرا مستند فرموده‌اند. قال عَزَّ مِنْ قَاتِلَهُ: {إِنَّ فَرْعَوْنَ عَلَى الْأَرْضِ وَجَعَ أَهْلَهَا شَيْعَاءٍ يَسْتَعْصِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَذْبَحُ أَبْنَاءَهُمْ...} (قصص ۴) کلمه مبارکه «شیعاء» را به معنای متغیرین، تفسیر فرموده‌اند. دلالت آیه مبارکه، به ترتیب فرعونیت و استبعادیه بودن سلطنت فرعون بر همین تفرقی کلمه، بسی ظاهر و هویدا است» (نائینی ۱۳۸۷، ۱۴۷). و پس از آن نیز خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه را به صورت کامل در این راستا نقل می‌کند.

از قوای پاسدار استبداد، شعبه استبداد دینی است. کار این شعبه این است که مطالب و سخنانی از دین یادگرفته و ظاهر خود را آن‌طور که جالب عوام ساده باشد، می‌آرایند و مردمی را که از اصول و مبانی دین بی‌خبرند و به اساس دعوت پیامبران گرامی آشنایی ندارند، می‌فریبند و مطبع خود می‌سازند و با این روش فریبنده به نام غمخواری دین و نگهداری آیین، ظل الشیطان را بر سر عموم می‌گسترانند و در زیر این سایه شوم جهل و ذلت، مردم را نگاه می‌دارند. این دسته چون با عواطف پاک مردم سروکار دارند و در پشت سنجگ محکم دین نشسته‌اند، خطرشان بیشتر و دفعشان دشوارتر است. این شعبه با شعبه استبداد سیاسی در صورت جدا و از جهت چگونگی عمل، مشترک است. هر دو در صرف قوای مالی و معنوی مردم برای حفظ شهوات شخص می‌کوشند. آن شعبه مردمان فرمایه و سفیه را به درجات و مقامات دولتی بالا می‌برد و داشتمندان و خیرخواهان را ذليل و زیردست می‌گرداند. این شعبه از عوام در لباس دین ترویج می‌کند و علمای آشنا به اصول و مبانی و مجاهد را به گوشه‌گیری و انزوا سوق می‌دهد و در زی طرفداری توحید، متولیان بتکده و ترویج کنندگان بتپرستی‌اند.

ب: عدم مشروعیت و مقبولیت مشارکت سیاسی

در زمینه مقبولیت مباحث سیاسی، میرزای نایینی از جنبه‌های عرفی، تاریخی و استدلال‌های عقلی استفاده می‌کند تا در ریشه‌های مباحث فکر سیاسی خود، به نحوی «شرع» و «عقل» را در کنار هم مورد استفاده قرار داده باشد. در این زمینه، او نه تنها به تاریخ ایران باستان استناد می‌ورزد، بلکه رأی حکمای فرنگ را هم در یکی - دو مورد طرح می‌کند و در تلفیق و ترکیبی از این موارد با نظریه دانشمندان اسلامی در حکمت عملی به بحث می‌پردازد به عنوان نمونه، وی می‌نویسد: «شدت اهتمام عظمای از سلاطین متقدمین فرس و روم، در انتخاب حکمای کاملین در علم، برای وزارت و تصدی قبول آنان هم با کمال تورع از ترفع قاهرانه از این جهت(حفظ نظمات داخلیه و تحفظ از مداخله اجانب) بوده است.

نایینی از سوابی، برای مردم و حق انتخاب آنان و آزادی‌های سیاسی‌شان ارج و اعتبار فوق العاده‌ای قابل شده و معتقد است که آزادی قلم و بیان و مانند آن، از مراتب آزادی خدادادی بوده و حقیقتش عبارت از رها بودن از قید تحکمات طاغوت‌هاست؛ و از سوی دیگر، دخالت مردم در سیاست را به اصل شورا و امر به معروف و نهی از منکر ارجاع می‌دهد و معتقد است که این حق عمومی را هیچ کس و هیچ اصلی نمی‌تواند نقض کند و یا در آن شباهه بیندازد. وی در جواب عدم مشروعیت اکثریت و بدعut بودن آن به سه دلیل استناد می‌کند: اول، دلیل از قرآن (اصل شورا)؛ دوم، روایت (مقبوله عمر بن حنظله)؛ و سوم، از جهت حفظ نظام.

آزادی در کتاب تنبیه الامه و آزادی منفی برلين

ازنظر مرحوم نایینی آزادی مبنای تنظیم قانون اساسی و اساس حکومت اسلامی است . دره ر دوره ای استفاده از این واژه با مفاهیم مختلف بکارمی رفت و استفاده‌های گوناگونی از این واژه انجام می شد. استفاده مرحوم نایینی از این واژه اینگونه بود، که آزادی یعنی ازاسارت حکومت های غاصب آزاد شدن و این آزادی با آزادی که به معنای بی بندوباری است کامال‌مغایرت دارد و شعار تمام پیامبران هم آزادی از بوق اسارت سلاطین و پادشاهان می باشد. ایشان متذکر می شوند که در رابطه با این واژه مغالطه‌ها انجام شده است.

از دیدگاه نایینی، عوامل زیر، مختل کننده آزادی است:

الف: جهل مردم

یکی از اصلی ترین عوامل حفظ حکومتهای استبدادی جهل و بی خبری مردم است که این جهل منشا بسیاری ازآفات و بلایامی باشدو در طول تاریخ، یکی از مهمترین عوامل در جهت تحکیم حکومتهای استبدادی بوده است . مرحوم نایینی اعتقاد دارند که جهالت منشا تمام شرور می باشد و بواسطه جهل انسان آزادیش و حقوق ملیه را از دست داده، خوار و ذلیل می گردید(نایینی ، ۱۴۱: ۱۳۸۷).

ب: شاه پرستی

یکی دیگر از عوامل تقویت کننده استبداد رواج شاه پرستی و اذعان داشتن به اینکه شاه باید در راست امور کشوری و لشکری قرار گیرد . مرحوم نایینی می گویند، بدتر آن است که بعضی از اهل علم دانسته و یاندانسته دامن به این تفکرمی زند(نایینی ، ۱۳۸۷، ۱۴۶) :

ج: اختلاف و تفرقه بین مردم

یکی از مهمترین عوامل تقویت استبداد وجود تفرقه بین مردم می باشد. تفرقه عامل مهم در دوام و ماندگاری حکومتهای استبدادی می باشد(نایینی، ۱۳۸۷ : ۱۴۹).

د: آزار و اذیت آزادیخواهان

مرحوم نایینی در این باره می فرمایند:

از آن قوای ملعونه، قوه ارها و تخویف و تعذیت است که به سیرت ماخوذه فرعنه و طواغیت سلف، دعات آزادی موهوبه الهیه - عز اسمه- و برپادارندگان سیره مقدسه انبیاء و اولیاء) علیهم السلام(را، به انوع عذابهای واردہ برآن انوار طیبه من الاسرو القتل والتنکیل والتمیل والحبس فی المضائق و دس السموم و هتك الاعراض و نهب الاموال و غیرها معدب و بر احدی ابقاء هیچ فروگذاری نشود» (نایینی ، ۱۳۸۷، ۱۵۵: ۱۳۸۷).

د: عادی و طبیعی شدن زورگوئی مستبدان

طبیعی شدن زورگوئی و فطری جلوه دادن ان یکی از عوامل تقویت استبداد در جامعه می شود و این باعث می شود که زورگویان، آزادانه بتوانند به اغراض و منافع شخصی شان برسند(نایینی، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

ه: استفاده از منابع مملکت برای سرکوبی ملت

مرحوم نائینی در این باره می فرمایند:

اغتصاب قوای حافظه مليه من الماليه و العسكرية و غير هما و صرف آنها در سرکوبی خودشان است» (نائینی، ۱۳۸۷، ۱۵۸).

همچنین از دیدگاه آیت الله مائینی راههای مقابله با قوای استبداد را می توان به شرح زیر دانست:

الف: آگاه کردن ملت و اشنا کردن آنها با حقیقت استبداد و مشروطیت

اهم همه، علاج جهالت و نادانی طبقات ملت است و این مطلب نسبت به جهل بسیط، بادخول از طریق علاج و تشریح حقیقت استبداد» (نائینی، ۱۳۸۷، ۱۵۹).

ب: مقابله با استبداد دینی از طریق تهدیب نفس

دوم: که اصعب و اشکل همه و در حدود امتناع است، علاج شعبه استبداد دینی است، چه، بالضروره رادع و مانع از استبدادات و اظهار مرادات شهوانیه به عنوان دیانت به همان ملکه تقوی و عدالت منحصر» (نائینی، ۱۳۸۷، ۱۱۶).

ج: مقابله با فرهنگ شاه پرستی با تکیه بر شایسته سalarی

استفاده از افراد شایسته و بافکر درجهت امور مملکت باعث می شود، جامعه به حال تعادل رسیده و به ابادانی منجر شود. مرحوم نائینی در این باره می فرمایند: «قلع شجره خبیثه شاه پرستی و ترویج علم و دانش و مرجعیت امور نوعیه راتابع لیاقت و درایت قرارداد نوریشه چپاول و مملکت فروشی شاه پرستان را برانداختن است» (نائینی، ۱۳۸۷، ۱۶۴).

د: رواج امر به معروف و نهی از منکر

مرحوم نائینی در این باره می فرمایند: «استنقاذ آزادی و حقوق مخصوصه و جلوگیری از تحکمات و ترتیب موجبات حفظ استقلالشان به غیرت دینی و اتفاق ملی و ترک تهاون خودشان در امر به خود همین معروف و نهی از همین اعظم منکرات منوط و با اندک توانی از رقیت فجره هم ترقی و به عبودیت کفره -العياذ بالله تعالى- منتقل خواهدشد» (نائینی، ۱۳۸۷، ۱۶۶).

ه: وحدت

ایشان با استناد به شرع مقدس و فرمایشات امیر المؤمنین علی (علیه السلام)، به وحدت جامعه السلامی تاکید می کند و اذعان دارد، بسیاری ازانحرافات در جامعه با وحدت کلمه، برطرف خواهد شد (نائینی، ۱۳۸۷، ۱۶۸).

و: کندن شجره استبداد

ایشان در این باره می فرمایند:

واما علاج بقیه قوای ملعونه جز به قلع شجره خبیثه استبداد و سلب فعالیت ما یشاء و انتزاع قوای فعاله مخصوصه ممکن نگردد» (نائینی، ۱۳۸۷، ۱۷۳).

نائینی معتقد است: علت اساسی فرو پاشی تمدن اسلامی در قرون اخیر، دو مساله بوده: یکی رخت بربستن آزادی و استقلال از جوامع اسلامی، و دیگری روی گردانی از کتاب و سنت. وی اعتقاد دارد: وقتی مسلمانان به اسارت و رقیت و بندگی سلاطین بی دین درآمدند، مآل به عقب افتادگی مبتلا شده اند. به عبارت دیگر، مبادی تمدن بشری در احکام اسلام نهفته است و آزادی، یکی از آموزه های بنیادی اسلام برای اداره اجتماع است که غرب به سبب اخذ آن از مکتب اسلام، بدین پایه از رشد نایل آمده است؛ بنابراین، از دیدگاه وی ریشه اساسی انحطاط مسلمانان، تن دادن به پادشاهی پادشاهان مستبد و از دست رفتن آزادی از جوامع اسلامی است. «سیر قهقرایی و گرفتاری اسلامیان به ذل رقیت و اسارت طواغیت امت و معرضین از کتاب و سنت، مآل امر طرفین - مسلمانان و مسیحیان - را به این نتیجه مشهود و حالت حالیه منتهی ساخت.

گرچه میرزای نائینی رحمة الله رابطه آزادی و ترقی و تعالی جامعه را تبیین نکرده، با قدری تامل می توان گفت: سلب آزادی، روحیه نشاط و امید به کار و تلاش را در ضمیر آحاد ملت نایود می کند و سبب یاس و نومیدی و تحکیم و رکود اجتماعی می شود، بدین سبب بدون هیچ تردیدی مانع رشد اجتماعی خواهد شد. اسارت در رقیت سلاطین جور سبب می شود جامعه خود را عبید و بنده آن ها، و حاصل فعالیت خود را در جیب دیگران ببیند و اندک از کوشش دست بردارد.

از دیدگاه نائینی، کسانی که برای حفظ دین، به تایید استبداد متول شده اند، هم به دین و هم به تمدن و پیشرفت جامعه ضربه زده اند؛ زیرا هرگز استبداد و رقیت طواغیت با روح آموزه های اسلام سازگار نبوده و سبب پیشرفت و شکوفایی استعدادهای جوامع نخواهد شد. افزون بر این، سبب بدینی روشنفکرانی که دغدغه پیشرفت و تجدد را داشته اند نیز شد؛ از این رو نائینی بدون دغدغه از مشروطه دفاع می کند؛ چرا که ماهیت انقلاب مشروطه را مخالفت با استبداد شمرده و استبداد را در هر شکلی برای رشد جامعه مضر می داند. وی از پیروزی انقلاب مشروطه بسیار خشنود بود و آن را پل پیروزی و ترقی مسلمانان به شمار آورده، می گفت: «در این جزء زمان - عصر مشروطه - که بحمد الله تعالی و حسن تاییده، دوره سیر قهقراییه مسلمین به آخرین نقطه منتهی و اسارت در تحت ارادات شهوانیه جائزین را نوبت منقضی و رقیت منحوسه ملعونه را عمر به پایان رسید، عموم

اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی از مقتضیات دین و آیین خود با خبر و آزادی خدادادی خود را از ذل رقیت فراغنه امت بر خود به حقوق مشروعه ملیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردن و در خلع طوق بندگی جبابره و استفاده حقوق مخصوصه خود سمندروار از دریاهای آتش نیندیشیده، ریختن خون‌های طبیه خود را در طریق این مقصده اعظم موجبات سعادت و حیات ملیه دانستند.

نتیجه گیری

با آغاز جنبش مشروطیت در ایران و گسترش ارتباطات فکری و فرهنگی روشنفکران ایرانی با غرب شعارها و مفاهیم جدیدی وارد ادبیات سیاسی کشور شدکه از میان آنها بیش از همه، آزادی مورد توجه افکار عمومی، روشنفکران و روحانیون قرار گرفت. دلایل عمدۀ ای را برای این عطف توجه بر شمرده اند که می‌توان به فطری بودن آزادی، تقابل آزادی با استبداد و استبدادی بودن حکومت وقت و ریشه داشتن آزادی در مبانی دینی اشاره کرد. اما عame مردم، روشنفکران و روحانیون نگاه یکسانی به این مفهوم دلربا نداشتند. تا جائیکه در متن انقلاب مشروطیت حتی به تفاسیر متضادی از آزادی رسیدند و این امر منجر به درگیری های فکری و در نهایت به هتك حرمت و حتی کشت و کشتار موافقین و موافقین آزادی می‌شد. در این میان اما علامه نائینی(ره) در اوج بحران و در میانه مخاصمات موافقان و مخالفان مشروطه و در تقابل با برخی روحانیون که مشروطه را مخالف شریعت می‌دانستند کتاب تنزیه الامه و تنزیه المله را به رشتۀ تحریر در آورد که به شدت مورد استقبال مشروطه خواهان قرار گرفت این کتاب بعدها مورد کنکاش بسیار قرار گرفت و در رد و تایید آن مقالات زیادی نگاشته شد اما این پایان نامه صرفاً یکی از واژگان کلیدی آن را که پیشتر به آن اشاره شد مورد بررسی قرار داد. فرضیه اصلی پایان نامه حاضر تفسیر گفتار آیت الله نائینی(ره) از آزادی است نائینی تلاش کرد در شرایط تشویش فکری و سیاسی با ذکر ادله فقهی و استدلال های عقلی هم روشنفکران سکولار وهم روحانیون را به ریشه دینی آزادی آگاه می‌سازد و مفهوم آزادی را در مقابل رقیت تبیین می‌کند به باور نائینی رقیت و اسرار مسلمین در زیر سایه حکومت های استبدادی یکی از عوامل اصلی احتباط جوامع اسلامی و زوال تمدن اسلامی است او کسانی را که به نام دین و برای حفظ دین، با نظام استبدادی همراهی و موافقت داشتند را شریک استبداد و ناآگاه به روح دین و شریعت و بدعت گذار معرفی نمود و در دسته بندی حکومتها به تملیکیه و ولایتیه، آنها را همراه و شریک حکومت تملیکیه و استبدادی می‌دانست نائینی پیروزی مشروطه و رسیدن به آزادی واقعی را مرهون تلاش روشنفکران و روحانیون برای تغییر ذهنیت مردم و دوری جستن از استبداد و پذیرش حکومت ولایتیه اسلامی و رهایی از قید و بند حکومت استبدادی می‌دانست او ماجّه حضرت موسی(ع) با فرعون را نمونه بارز تلاش برای رهایی از قید و بند اسرار استبداد می‌داند و همین امر را نمونه مطلوبی از اشارت قرآنی به ناروا بودن بندگی و بردگی و تقدس آزادی نشان می‌دهد.

نائینی، با آزادی به معنای آنارشیسم یا فرار از بندگی خدا و احکام اسلامی مخالف بوده، آزادی به مفهوم رهایی از آراء شخصی و خود سرانه رجال سیاسی و اجتماعی را آزادی مطلوب و مشروع جوامع می‌شمارد.

نائینی ضمن اشاره به روایات متواتر و احادیث متفق از رسول اکرم(ص) و پیشوایان دینی روند شکل گیری استبداد در جامعه اسلامی محصول تغییر نگرش امویان از حکومت اسلامی به سلطنت جائزه می‌داند و بازترین وجه تفاوت حکومت اسلامی با سلطنت استبدادی امویان را سلب آزادی از مردم و نگاه به متابه اموال خود معرفی می‌کند.

ازسوی دیگر روشنفکران سکولار هم آزادی را به متابه رهایی از قید محدودیت‌ها، بایدها و نبایدها و هرگونه مانع و رادع دینی و غیر دینی می‌دانستند آنها دین را به متابه یکی از موانع رشد و ترقی ممالک اسلامی به مردم نشان می‌دادند و رمز پیشرفت تکنولوژی و ترقی مادی جوامع غربی را در پرهیز از دین و شخصی کردن آن می‌دانستند مبارزه نائینی برای پالایش آزادی از این تفاسیر غرب گرایانه آسان تر از مبارزه او با عالمان دینی نبود بنابراین او در دو جبهه متفاوت و متاباین برای نشان دادن اینتای آزادی بر بنیان های دینی جهاد کرد و توانست در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله استدلال های عالمان و روشنفکران در تفاسیر وارونه از آزادی را بی اثر نماید. از منظر نائینی آزادی از اصول تمدن ساز جوامع بشری و از آموزه های بنیادین اسلام است؛ ولی مسلمانان در اثر بی مبالغه به این اصل حیات بخش و تن دادن به سلطه طواغیت روز به روز از قافله تمدن بشری عقب مانده و در مقابل، ممالک غربی به جهت اخذ این اصل از مکتب اسلام، به ترقی و مدنتی برتری دست یافته اند. آزادی قلم و بیان از منظر میرزا نائینی، فقط به معنای رها بودن از قید تحکمات قدرت های طاغوتی است و تا زمانی که در جهت حفظ دین و مقدسات و حقایق به کارگیری شود، میمون و مبارک خواهد بود و درنهایت نشان می‌دهد آزادی به معنای رهایی از قید و بند و اسرار استبداد حاکمان خواه دینی و خواه غیر دینی است و عبودیت و بندگی در مقابل خداوند هیچگونه منافاتی با فطری بودن آزادی و

رشد و تعالی انسانها ندارد و آزادی به مفهوم رهایی از آرای شخصی و خود سرانه رجال سیاسی و اجتماعی را آزادی مطلوب و شروع جوامع می شمارد.

منابع و مراجع

- ۱- آدمیت، فریدون (۱۳۸۰). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*. انتشارات پیام.
- ۲- ابوالحسنی، مهرداد. ۱۳۸۱. نگاهی از درون به انقلاب مشروطه. تهران: نشر ره گستر.
- ۳- انصاری، غلامرضا. ۱۳۸۰. تحولات اجتماعی انقلاب مشروطه. تهران: نشر ظهور.
- ۴- ترکمان، حسین (۱۳۷۱). *ایران امروز در آینه مباحث توسعه*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۵- حسینی، محمود. ۱۳۸۴. *تحولات سیاسی انقلاب مشروطه*. تهران: نشر جم.
- ۶- ذاکر حسین، عبدالرحیم. ۱۳۷۵. *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*. ج ۳ انتشارات دانشگاه تهران.
- ۷- رضاپور، احمدرضا. ۱۳۸۵. *نمودگارهای آزادی و دموکراسی*. تهران: نشر قائم.
- ۸- طالبوف، عبدالرحیم. ۱۳۶۸. *مسالک المحسنين*. تهران: نشر خوارزمی.
- ۹- کریم پور، حسین. ۱۳۸۹. *عدالت و آزادی و جایگاه آن در انقلاب مشروطه*. تهران: نشر فرهنگ.
- ۱۰- گودرزی، مهرداد. ۱۳۸۳. نگاهی از درون به انقلاب مشروطه. تهران: نشر ره گستر.
- ۱۱- محلاتی، علی. ۱۳۷۸. *تفکرات سیاسی دوره مشروطه*. تهران: نشر قدس.
- ۱۲- محمدی، علی. ۱۳۸۲. *پژوهش در بررسی تطبیقی اندیشه های سیاسی شیخ فضل الله نوری و علامه نائینی با تأکید بر دموکراسی*.
- ۱۳- مهرپور، محمود. ۱۳۸۵. *تحولات انقلاب مشروطه*. تهران: نشر صبوری.
- ۱۴- مهری، سیاوش. ۱۳۸۱. *دموکراسی و آزادی*. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ۱۵- نائینی، محمدحسین. ۱۳۸۷. *تبیه الأمة و تنزيه الملة*. انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۱۶- نجفی اصفهانی، محمد. ۱۳۸۷. *اندیشه سیاسی در ایران*. تهران: نشر مرکز.
- ۱۷- هدایت، رسول. ۱۳۶۴. *در مشروطه چه گذشت*. ج ۱، تهران: نشر خوارزمی.